

The Thirsty Crow

One hot day, a thirsty crow flew all over the fields looking for water. For a long time, she could not find any. She felt very weak, almost giving up hope.

Suddenly, she saw a water jug below her. She flew straight down to see if there was any water inside. Yes, she could see some water inside the jug!



The crow tried to push her head into the jug. Sadly, she found that the neck of the jug was too narrow. Then she tried to push the jug down for the water to flow out. She found that the jug was too heavy.

The crow thought hard for a while. Then looking around her, she saw some pebbles. She suddenly had a good idea. She started picking up the pebbles one by one, dropping each into the jug. As more and more pebbles filled the jug, the water level kept rising. Soon it was high enough for the crow to drink. Her plan had worked!

If you try hard enough, you may soon find an answer to your problem.

کلاغ تشنه

یک روز گرم، کلاغی تشنه در سراسر مزارع به دنبال آب پرواز می‌کرد. برای مدت طولانی، او نتوانست چیزی پیدا کند. او احساس ضعف زیادی کرد و تقریباً امیدش را از دست داد.

ناگهان کوزه آبی را زیر خود دید. او مستقیماً به پایین پرواز کرد تا ببیند آیا داخل آن آب وجود دارد یا نه. بله، او می‌توانست مقداری آب را داخل کوزه ببیند!

کلاغ سعی کرد سرش را در کوزه فرو کند. متأسفانه متوجه شد که گردن کوزه خیلی باریک است. سپس سعی کرد کوزه هل دهد تا آب بیرون بریزد. او متوجه شد که کوزه خیلی سنگین است.

کلاغ مدتی به سختی فکر کرد. سپس به اطرافش نگاه کرد، چند سنگریزه دید. او ناگهان فکر خوبی به ذهنش خطور کرد. او یکی یکی شروع به برداشتن سنگریزه‌ها کرد و هر کدام را در کوزه انداخت. با پر شدن کوزه با سنگریزه‌های بیشتر، سطح آب مدام بالا می‌رفت. به زودی آنقدر بالا آمد که کلاغ بتواند آب بخورد. نقشه‌اش جواب داده بود!

اگر به اندازه کافی تلاش کنید، ممکن است به زودی پاسخی برای مشکل خود پیدا کنید.